

درس خارج فقه نظام سیاسی اسلام آیت الله اراکی «جلسه ۵۲»

سال تحصیلی ۹۸-۹۹

نقد چهاردهم:

نقد چهاردهم ما به نظام دموکراسی مربوط به مسئله تفکیک قوا بود. در نظام دموکراسی گفته می‌شود باید تفکیک قوا وجود داشته باشد تا اینکه حداکثر ممکن عدالت پیاده شود؛ در حالی که در نظام دموکراسی مسئله تفکیک قوا فقط یک توهم است؛ زیرا:

اولا تفکیک قوا به درستی در این نوع نظام‌ها وجود ندارد و اینکه قوه‌ای توسط قوه دیگر انتخاب شود؛ مثلاً قوه مجریه یا قوه قضائیه توسط پارلمان انتخاب شود که این تمرکز قدرت است و تفکیک قوایی وجود ندارد و اگر هم قرار باشد هر سه قوه توسط مردم انتخاب شوند، جریانی که قرار است رأی مردم را جهت دهد، همان جریان در هر سه قوه فعالیت می‌کند و رأی مردم را در انتخابات هر سه قوه جهت می‌دهد و در نتیجه مردم یک جریان را انتخاب می‌کنند؛ زیرا همانطور که گفتیم همیشه افراد صاحب نفوذ اجتماعی و رسانه‌ای و صاحبان قدرت و ثروت رأی مردم را جهت می‌دهند و آنها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و اینطور نیست که تمام افراد جامعه رأی و نظر مستقلاً داشته باشند؛ در نتیجه حاکمان اصلی همان صاحبان قدرت‌اند و تفکیک قوا در دموکراسی یک توهمی بیش نیست.

ثانیا برفرضی هم انتخاب مردم عملی و انتخاب حقیقی باشد؛ اگر سه قوه را طوری انتخاب کنند که کاملاً جدا باشند، منشأ درگیری قوا خواهد شد و درگیری قوا انسجام ملی را از بین می‌برد و حاکمیت تحت تأثیر اخلافت شدید خواهد گرفت؛ لذا همیشه سعی می‌شود سه قوا یک دست باشند تا انسجام ملی حفظ شود.

ثالثا بر فرضی که تفکیک قوا در نظام دموکراسی به طور صحیح ممکن باشد؛ چه کسی بر عملکرد قوا نظارت می‌کند؟ و چه تضمینی وجود دارد که آنها بر طبق مصالح مردم عمل کنند؟ افراد انتخاب شده معصوم که نیستند و عادل هم که نیستند چه چیزی تضمین می‌کند که این قوا مصالح مردم را پیگیری کنند؟ اگر قدرت برتری را فرض کنید که ناظر این قوا باشد که تمرکز قوا پیش می‌آید و دیگر تفکیک قوا بی‌معناست؛ و اگر قدرت برتری فرض نکردید چه تضمینی بر این وجود دارد که قوا به مصلحت مردم عمل کنند؟

در نظام‌های دموکراسی برای جلوگیری از استبداد به تفکیک قوا پناه می‌برند، اما در سیستم اسلام نظام عدالت وجود دارد. همانطور که در گذشته بیان کردیم؛ استبداد ناشی از تمرکز قدرت نیست؛ بلکه تبعیت از هوای نفس و خوی ستم‌گری انسان است که منجر به استبداد می‌شود.

در نظام دموکراسی به این دلیل که معتقد به نظریه عدالت نیستند و عدل را در انسان عملی نمی‌دانند؛ لذا در حقیقت، تفکیک قوا و حتی حکومت مردم بر مردم به معنای ظلم کمتر و محدود کردن ستمگری است و تفکیک قوا صورت می‌گیرد تا قوه‌ای بتواند در برابر قوه دیگری که می‌خواهد ستم‌گری کند، بیاستند؛ اما اگر معتقد بودیم که عدالت وجود دارد و عادل وجود دارد که آن عادل برتر خدای متعال است و عین‌العدل است، تمرکز قدرت برای او لازم است؛ زیرا تمرکز قدرت در عین‌العدل جلوگیری از استبداد است و هرچه عدل قوی‌تر باشد، ستم کم‌تر خواهد بود و به اندازه کم کردن قدرت عدل، فرصت برای ستم ستمگران فراهم خواهد شد. بنابراین اگر مردم قدرت را به دست یک عادل قرار دهند، این آن چیزی است که می‌تواند جلوی ستم را بگیرد و در سیستم سیاسی اسلام و نظام مردم بنیاد اسلامی حاکم اولاً که خدای متعال است که عین‌العدل است و بعد رسولان و بعد اوصیاء آنها که رفتارشان کاملاً منطبق بر عدل است و در دوران فوق العاده غیبت هم فقیه عادل حاکم می‌شود که این است که از استبداد جلوگیری می‌کند.

هنگامی که قدرت اول و حاکمیت محوری در اختیار معصوم و ولی فقیه قرار بگیرد؛ آنگاه او می‌تواند مسئولیت‌های خود را تقسیم کند و به قوای مختلف واگذار کند و زیر نظر او این تقسیم وظایف انجام می‌شود و او بر عمل کرد آنها نظارت دارد و چون کسی که این اختیارات را وگذار می‌کند به عادلان واگذار می‌کند و نظارت بر عمل کرد آنها خواهد داشت؛ لذا استبداد در این نظام راه ندارد و فرضش در نظام سیاسی اسلام منتفی است.

بنابر این سه مشکلی که در نظام دموکراسی وجود دارد، در سیستم اسلامی برطرف می‌شود زیرا حاکم عادل است و وقتی او اختیارات را تفویض می‌کند و بر آنها نظارت می‌کند انسجام بین این اختیارات را تضمین می‌کند و توزیع اختیارات به درستی انجام می‌دهد و از طرفی هم عدل بودن این قوا را تضمین می‌کند؛ لذا تضمین اجرایی وجود دارد که قوا از نظام عدل تخطی نکنند. در نظام جمهوری اسلامی هم همین مسئله وجود دارد و طبق قانون اساسی

مسئولیت‌ها به شکلی توزیع شده که رهبر رابطه بین قوا را تنظیم می‌کند، یا مستقیماً یا به وسیله شورا‌هایی که تعیین می‌کند و بر آنها نظارت می‌کند.

پایان